

کیسانیه، افسانه یا حقیقت؟!

(۴)

سید ابراهیم سیدعلوی

بازنگری تفصیلی به کیسانگیری

هاشم، کاملاً متفاوت با بحث از آن پس از شهادت امیر مؤمنان و فرزند او حسین علیه السلام است.

اهل ملل و نحل می‌نویسند: محمد در سن شصت و پنج‌سالگی به سال هشتاد و یک هجری در مدینه درگذشت و یاران او سه فرقه شدند. فرقه‌ای او را مهدی پنداشتند و گفتند پدرش علی بن ابی طالب او را مهدی نامید و او نمرده و نمی‌میرد و از دیده‌ها پنهان گشته است و معلوم نیست کجاست. او خواهد آمد و مالک زمین خواهد شد و در طول غیبت او امامی، نخواهد بود. این فرقه پیروان ابن کرباند و حمزه بن عماره بربری، نویدی، زبیری از آنان است. ^(۱)

درباره‌ی کیسانیه بعد از شهادت امیر مؤمنان علی و سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام در شماره‌های پیش کاوش کردیم و به این نتیجه رسیدیم که چنان انگاره‌ای عاری از حقیقت است و آن همانند قصه‌های هزار و یک شب، همگی بافته‌ی اوهام و خیالات و ساخته‌ی جاعلان سیاست بازی است که بدون سند و مدرک معتبر از کتابی به کتابی دیگر نقل شده و از حدود «گفته‌اند» و «گفته می‌شود» بی‌آن‌که هویت گوینده تعیین گردد، تجاوز نمی‌کند و در این باب، بیشترین مسئولیت متوجه تاریخ‌نگارانی است که بی‌تعهدی نشان داده‌اند و در مسیر اغراض سیاسی و حکومتی، جناده صاف‌کن جاه‌طلبان و تشنگان ریاست گشته‌اند، اما دنباله‌ی قصه:

کیسانیه پس از وفات محمد حنفیه

بحث از کیسانیه پس از درگذشت محمد حنفیه و حتی قبل از وفات پسر او ابو

۱. فرق الشیعه، نوبختی، ص ۲۷. برای آگاهی از حال و خبر عماره بن حمزه، نگ: تاریخ بغداد خطیب: ۲۸۰-۲۸۲/۱۲. اما حمزه بن عماره، گویند او از چند تنی است که توسط امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام مورد لعن و نفرین واقع شده است. ر.ک: رجال علامه حلی، ص ۲۱۹، نجف اشرف، ۱۳۸۱ هـ. و در کامل ابن اثیر از حمزه سخنی به میان نیاورده لیکن درباره عماره بن حمزه مطالبی دارد اما نه در زمینه‌های کلامی و همین تردید در نام و مطالب منسوب به آنها، نشانه‌ای است از افسانه بودن برخی حکایت‌ها.

راست و چپ او همواره شیرانی او را حراست می‌کنند و به پندار ایشان امام منتظری که رسول الله ﷺ به آمدن او بشارت داده و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، هموست. از این فرقه جز تنی چند از فرزندان ایشان، باقی نمانده است. برخی مدعی هستند که این فرقه، دومین فرقه کیسانیه است ولی شهرستانی آنان را اولین فرقه کیسانی می‌داند و به عنوان مختاریه می‌شناسد. (۲) و سید اسماعیل حمیری و کثیر عزه را به این فرقه منسوب داشته و اشعاری در این خصوص به ایشان نسبت داده‌اند.

أيا شعبَ رضوی ما لمن بك لا يُرى

فحتی متی تخفی وأنت قریبٌ

ای درّه رضوی! ترا چه شده؟ آن کس که در تو پنهان است دیده نمی‌شود تا کی تو که نزدیک هستی در این جا مخفی می‌مانی؟

ای فرزند وصی و ای همانم و هم‌کنیه‌ی محمد ﷺ جان من به عشق تو آب می‌شود و اگر به درازای عمر نوح غایب شوی، باز یقین داریم که تو خواهی آمد. (۳)

چنان‌که، اشعار ذیل به کثیر عزه نسبت داده شده، ولی ابوالفرج اصفهانی آنها را نیز سروده‌ی سید می‌داند:

حمزه از اهل مدینه بوده از ایشان جدا شد و پنداشت که محمد حنفیه، پیغمبر بوده و حتی او به الوهیت محمد گرایید و جمعی از مردم مدینه دور او را گرفتند و امام باقر (علیه السلام) او را نفرین کرد و از وی تبری جست و شیعه همگی از او برائت جستند. اما دو تن در حمایت از او وفادار ماندند به نام‌های «بیان» و «صائد». نخستین، در کوفه گاه می‌فروخت و مدعی شد که او وصی محمد حنفیه است و جانشین وی گردیده است و خالد قسری او را با پانزده تن از پیروانش دستگیر و به طناب بست و نفت روی آنها ریخت و همه‌شان را آتش زد و تنها یکی از آنان از معرکه جان سالم به در برد، اما او هم دوباره برگشت و خود را در میان آتش انداخت و با دیگر یارانش بسوخت.

می‌گویند: حمزه، با دختر خویش نکاح کرد و تمام حرامها را حلال انگاشت و پنداشت که هرکس امام را شناخت هرچه بخواهد می‌تواند انجام دهد و بر او گناهی نیست!!

و فرقه‌ای گفتند: محمد حنفیه زنده است و در رضوی میان مکه و مدینه اقامت دارد و بزهای کوهی نزد او آیند و او از شیر و گوشت آنها تغذیه می‌کند و در سمت

۲. ملل و نحل شهرستانی: ۱/ ۱۵۰.

۳. دیوان السید حمیری، ص ۶۸، شاکر هادی شکر، مکتبه الحیاء، بیروت.

است و تمام سرگذشت این فرقه چنانکه خواهد آمد همان چیزی است که پس از وفات ابو هاشم، در دعوت عباسیان رقم خورده است.

با بررسی این سه فرقه‌ی کیسانی به استثنای هاشمیه که عقیده‌ی خاصی به آنان نسبت داده نشده به این نتیجه می‌رسیم که دو فرقه‌ی کربیه و مختاریه نیز در واقع يك فرقه بیش نیستند و تنها فرقی که دارند محل غیبت مهدی است و بس که مختاریه آن را به رضوی محدود می‌دانند و چنانکه یادآوریدیم سید اسماعیل حمیری را شخصیت عمده‌ی این فرقه برشمرده‌اند همان که در سال وفات کثیر عزه به سال ۱۰۱ هـ، چشم به جهان گشوده است.

اتهام سید حمیری به کیسانگیری همانند تهمتی است که به مختار زده شده است و همان تذبذب و تزلزلی که به مختار نسبت داده‌اند به سید نیز نسبت داده شده و ظاهراً گناه هر دو همین بوده که هر دو مدافع اهل البیت بوده و در راه آنان قیام کرده‌اند با این تفاوت که نهضت سید ادبی بوده و با شمشیر زبان از آل محمد ﷺ حمایت کرده است. او هرچه از فضایل امام علی و فرزندان او می‌شنیده آن را به نظم

آگاه باشید امامان و صاحبان امر از قومش چهار تن هستند: علی و سه فرزند او، بی آن که چنین چیزی پنهان باشد و آنان اوصیای اویند؛ یکی سبط ایمان و نیکوکاری و دیگری سبط شهید در کربلا و سبط سوم آن که مرگ را نچشید تا سپاهی پرچم او را در پیش به اهتزاز در آورد. (۴)

در این میان به سید اشعاری منسوب داشته‌اند مشعر بر توبه او از عقیده‌ی کیسانیه و بازگشت وی به عقیده‌ی امامیه.

ولا رأیت الناس فی الدین قد غَوُوا

تجعفرتُ باسم الله فیم تجعفروا (۵)

آن هنگام که دیدم، مردم در امر دین، گمراه گشته‌اند من به نام خدا جعفری شدم و در شمار جعفریان درآمدم.

سومین فرقه‌ی کیسانیه که پس از درگذشت محمد حنفیه مطرح‌شد، کسانیه‌اند که مرگ او را باور دارند و بزرگترین پسر او ابو هاشم را امام و وصی پس از او می‌شناسند و هاشمیه خوانده می‌شوند. و ملل و نحل نویسان، نه نوبختی و نه دیگران، مقاله‌ی ویژه‌ای به این فرقه نسبت نداده‌اند هم چنان که از پیروان ایشان از کسی به خصوص نام برده نشده

۴. الاغانی: ۷/۲۴۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۵. همان، ص ۲۰۲ و ۲۳۱.

داشت که امام باقر علیه السلام در وفات او صفوف را شکافت و در تشییع جنازه اش جسد او را به دوش کشید. ^(۷) و علت نسبت کیسانگری هم به وی آن است که او از خشبیّه بوده همان جماعتی که مختار آنان را برای رهایی محمد حنفیه و دیگر بنی هاشم محبوس توسط عبد الله زبیر، به مکه اعزام کرد و چون کثیر عزه و همراهان او، با خود شمشیرهای چوبین حمل می کردند، خشبیّه نامیده شده اند. پس بعید نیست که اتهام کیسانیت به او همین است که از هواداران و یاران مختار بوده است. این نکته نیز ناگفته نماند که اشعاری که برخی آنها را به سید و برخی دیگر به کثیر عزه نسبت داده اند آن چنان سست و رکیک اند که از شاعرانی چون سید و کثیر که در صف مقدم شعرا و ادبا قرار داشته و اشعاری در سطح عالی می سروده اند، امکان صدور ندارد. ^(۸)

نکته‌ی جالب توجه آن است که ابوالفرج اصفهانی نقل می کند که جماعتی راجع به سید صحبت می کردند و درباره‌ی تغییر مذهب او، سخن می گفتند. ابن الساحر گفت: به خدا سوگند چنین نیست او از مذهب کیسانیه برنگشت و قصاید

می آورده و علناً مطرح می کرده است و همین، دشمنان و بدخواهان آل البیت علیهم السلام را به خشم آورده و به او شرب خمر، عقیده به رجعت و ناسزاگویی به سلف را نسبت داده اند و گفته اند او از خوارج بوده، کیسانی شد و سرانجام رافضی گردید و در این جا فقط به يك قصه - به عنوان مشت نمونه‌ی خروار - اشاره می کنیم:

ابو الفرج اصفهانی می نویسد: وقتی خبر وفات سید حمیری به گوش امام صادق علیه السلام رسید بر وی رحمت خواند، به امام گفتند: چطور بر او رحمت می فرستید که او شراب می نوشیده و باده گسار بوده است؟!

امام فرمود: مهم نیست خداوند آن گناه را برای محب و دوستدار علی علیه السلام می بخشد! ^(۶)

در بی اعتباری این روایت و این ماجرا همین بس است که امام صادق علیه السلام به سال ۱۴۸ هجری وفات یافته، ولی سید حمیری در سال ۱۸۲ و یا ۱۸۳ هـ درگذشته است و دروغگویان چقدر بی حافظه اند!

و در نسبت کیسانی گری به کثیر عزه و در دروغ بودن آن نسبت به وی، باید در نظر

۷. همان: ۲۷/۹.

۶. اغانی: ۲۴۲/۷.

۸. در ترجمه و اخبار حمیری و کثیر عزه، نگ: الاغانی: ۷/۲۷۸-۲۲۹؛ ۹/۳۹-۱.

ابو هاشم عبد الله، نسبت داده شده همان سخنان عماره است که تا پس از ظهور عباسیان زنده بوده است! و این خود نکته‌ی قابل توجهی در بررسی این افکار و سخنان است.

ما در بحث‌های پیشین گفتیم که مختار به امامت محمد بن حنفیه عقیده نداشت و مردم را به امامت او فرا نخوانده است چنان‌که خود محمد بن حنفیه نیز پس از شهادت پدرش امیر مؤمنان و شهادت امام حسین علیه السلام دعوی امامت نکرده و ذیلاً اثبات می‌کنیم که ابوهاشم نیز پس از پدرش ادعای امامت ننموده است و خود را وصی و جانشین پدر نمی‌دانسته است.

کیسانیه پس از وفات عبد الله

به گفته‌ی اهل ملل و نحل، فرقه هاشمیه پس از وفات محمد، پسر او ابو هاشم عبد الله را امام دانستند. نوبختی می‌نویسد: و پس از وفات ابوهاشم پیروان او چهار گروه شدند:

اول، مختاریه و یا کیسانیه‌ی خالص‌اند که گفتند: ابو هاشم به برادرش علی بن محمد حنفیه وصیت کرده و او را جانشین خود ساخت و کسانی که پنداشتند او وصیت به علی بن محمد بن عبد الله بن

جعفری بعد از وفاتش به وی نسبت داده شده است ... (۹)

نگارنده گوید: پس به هر حال در صحّت نسبت آن مجموعه عقاید و افکار و آن سروده‌ها و اشعار به سید حمیری، بحث است عده‌ای جعفری بودن او را مورد تردید قرار داده و جمعی دیگر نسبت آن عقاید سخیف و نادرست را به وی، صحیح ندانسته‌اند پس موضوع، قابل تحقیق و بررسی است تا حجت از آن که باشد! و چنان‌که به نمونه‌ای اشاره کردیم تمحیص و تشخیص مطالب سره از ناسره در این خصوص چندان دشوار نیست.

فرقه‌های سه‌گانه مزبور بنا بر قول صحیح پس از درگذشت ابو هاشم عبد الله پسر محمد حنفیه پدید آمده‌اند؛ بر خلاف نظر نوبختی که آنها را پدیده‌های عصر قبل از وفات ابو هاشم و بعد از وفات محمد حنفیه می‌داند؛ زیرا همه‌ی آنچه که به عماره بن حمزه (و یا حمزه بن عماره) نسبت داده شده به شاگرد او «بیان نهدی» هم منسوب است و آن دو، هم عصر امام ابو جعفر محمد بن علی باقر بوده‌اند که به سال ۹۹ هـ پس از وفات پدرش امام سجاد به امامت رسیده است. علاوه آن‌که آنچه به فرقه‌های پدید آمده در عصر بعد از وفات

کرد و چون محمد بن علی به هنگام وفات ابو هاشم، خردسال بوده وصیت نامه را به پدر وی علی بن عبد الله تسلیم کرد تا آن را پس از بلوغ وی به او تسلیم کند. اینان نیز غالی‌اند و گویند محمد بن علی امام پس از ابو هاشم بوده و همه چیز را حلال می‌دانسته است.

چهارم، بیانیته‌اند و معتقدند که ابو هاشم همان مهدی موعود است و جانشین ندارد و او بر می‌گردد و مالک زمین می‌شود و رشته‌ی امور به دست می‌گیرد. اینان اصحاب «بیان نهدی»‌اند و درباره‌ی ابو هاشم غالی‌اند. (۱۲) به گفته‌ی نویختی، فرقه‌ای به نام عباسی راوندی (۱۳) که شاخه‌ای از هاشمیه‌اند، گفتند: محمد حنفیه پس از شهادت پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام، امام بوده است و به هنگام مرگ به پسرش ابو هاشم وصیت کرد و ابو هاشم در سرزمین شِراء شام وفات یافت و به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که ابو هاشم در کنار او جان سپرد وصیت نمود و محمد بن علی هم، پسرش ابراهیم موسوم

عباس کرده، در نام اشتباه کرده‌اند و هم‌چنین این گروه معتقد بودند که امامت از علی بن محمد حنفیه به پسر او حسن بن علی و از او به فرزندش علی بن حسن رسیده است و امامت از نسل محمد حنفیه بیرون نرفته و امام قائم هم از نسل اوست! (۱۰)

دوم، حارثیه‌اند که گویند ابو هاشم به عبد الله بن معاویه (۱۱) که بعدها در کوفه خروج کرد و در هنگام وفات ابو هاشم، خردسال بود وصیت کرد و آن وصیت نامه را به صالح بن مدرک سپرد تا پس از بلوغ و رشد عبد الله بن معاویه به وی تسلیم کند. عبد الله بن معاویه همان صاحب اصفهان است که ابو مسلم او را در زندان بکشت. اینان غالی‌اند و معتقد بوده‌اند که خداوند نور است و در عبد الله حلول کرده است و آن که امام را شناخت او را باکی نیست که هرگناهی را انجام دهد!!

سوم، راوندیه‌اند و گفتند ابو هاشم عبد الله بن محمد حنفیه پس از درگذشتش به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس وصیت

۱۰. نگ: فرق الشیعة، ص ۳۱.

۱۱. او از فرزندان جعفر طیار و از شجاعان طالبی بوده که به سال ۱۲۷ در کوفه خروج کرد و در سال ۱۲۹ هـ به دست ابو مسلم خراسانی به قتل رسید. نگ: کامل ابن اثیر: ۵/ ۳۷۳.

۱۲. برای تفصیل پندارها و خبرهای آنان، ر.ک: فرق الشیعه، نویختی، صص ۳۴-۳۱؛ ملل و نحل، شهرستانی: ۱/ ۱۵۳-۱۵۲.

۱۳. در صفحات آتی درباره‌ی فرقه عباسیه راوندیه، سخن خواهیم گفت.

است پس چطور ممکن است خردسال بوده باشد؟ اما دلیل سستی نظر فرقه دوم که گویند ابو هاشم به برادرش علی وصیت کرد آن است که اصولاً نه محمد حنفیه و نه پسرش ابو هاشم هرگز مدعی امامت و خلافت نبوده‌اند تا به هنگام مرگ آن را به پسرشان و یا دیگری واگذارند و حتی امام سجاد علی بن حسین علیه السلام در نامه‌ای به ولید بن عبد الملك در زمینه‌ی يك اختلاف ملكی و تولیتی، دعوی امامت از سوی ابو هاشم را نفی کرده و منکر شده است.

قصه‌ی نزاع آل علی علیهم السلام

شیبی در کتاب خود به نام «ابن الفوطی مورخ عراق» می‌نویسد: و گفته‌اند نزاعی دیگر میان زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب از يك سو و پسر عمویش ابو هاشم عبد الله بن محمد حنفیه از سوی دیگر در گرفت چون سرپرستی صدقات و موقوفات در زمان ولید بن عبد الملك به عهده‌ی فرزند امام حسن علیه السلام بوده پسر محمد حنفیه با او درگیر شد و لذا نواده‌ی حسن علیه السلام نزد ولید بن عبد الملك رفت و بر ضد پسر عمویش ابو هاشم شکایت کرد و از جمله گفت: او مردم را به سوی خود می‌خواند و مدعی امامت و خلافت است.

به امام را جانشین خود کرد و او نخستین کس از فرزندان عباس عموی پیغمبر است که امامت برایش انعقاد یافت و ابومسلم خراسانی مردم را به امامت او دعوت کرد و ابراهیم هم برادرش ابو العباس سفاح را به جای خود گماشت و او نخستین عباسی است که رسماً بر تخت خلافت نشست و به همین ترتیب پس از او ابو جعفر منصور و بعد، پسرش مهدی خلیفه شدند ولی مهدی عباسی امامت محمد حنفیه و پسر او ابو هاشم را به کلی و از بیخ منکر شد و مدعی گردید که خلافت پس از رسول خدا مستقیماً حق عباس بوده و سپس به ایشان رسیده است.

قطع نظر از فرقه‌ای که خلافت را به طور مستقیم برای محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از طریق وراثت از جدش عباس بن عبد المطلب می‌پندارند و قابل بررسی بیشتر است؛ دو فرقه‌ی دیگر، افسانه‌ای‌تر و پنداری صد در صد باطل و بی اساس دارند چون به پندار فرقه‌ی اول ابو هاشم به محمد بن علی خردسال وصیت کرده است در حالی که به اتفاق همه‌ی مورخان او در سال ۱۲۵ هـ در سن ۶۷ سالگی در گذشته است؛ بنابر این ولادتش به سال ۵۸ هـ بوده پس او در سال وفات ابو هاشم که ۹۷ هجری بوده، ۳۹ ساله بوده

که، کیسانیه‌ی نخست داشت متلاشی می‌شد و قهرمانان آن، در عهد مختار به اهداف خود رسیده بودند و اثری از آن نماند جز عیب و ایرادی که بر مختار چسباندند و در کتب تاریخ مانده است.

در آغاز قرن دوم هجری، وقتی که عباسیان پیشاپیش نقشه‌ی سلطنت را کشیده و مقدمات دعوتشان را فراهم کرده بودند، دور دوم کیسانیه شروع شد. عباسیان نتوانستند مردم را قانع سازند که خلافت آنان از ناحیه‌ی رسول خدا ﷺ منصوص است لذا با پردازش به اندیشه‌ی کیسانگیری و بازسازی آن و طرح امامت محمد بن حنفیه شایع کردند که خلافت از او به پسرش ابوهاشم منتقل شد و چون او در حمیمه‌ی شام و در کنار محمد بن عبد الله عباسی درگذشت امامت و خلافت را به او انتقال داده است.

پیش از آن که به پیدایش چنین اندیشه و جعل چنین سازی سیاسی پردازیم توضیح این نکته لازم است که مذهب کیسانیه در مرحله‌ی نخست، مذهب رسمی آل عباس گردید و لذا شایسته است درباره‌ی برخی رویدادهایی که در آغاز این دوره از ناحیه‌ی حکومت امویان به وجود آمد و زمینه‌ی روی کار آمدن عباسیان

ولید سخن او را باور کرد و دستور داد ابوهاشم را دستگیر و زندانی کردند و در این هنگام امام سجاد نامه‌ای به ولید نوشت و با لطافت خاصی از پسر عموی دیگرش دفاع کرد و دعوی امامت و خلافت را نفی فرمود و آن نسبت را سعایت و حسادت عادی که در میان برخی خانواده‌ها و خویشاوندان نزدیک، پیش می‌آید، حمل فرمود و موجبات آزادی ابوهاشم را فراهم ساخت. (۱۴)

می‌ماند دوفرقه‌ی حارثیه و بیانیه؛ اولاً: آنها در دور سوم کیسانگیری و در تعارض عباسیان مطرحند و زمان خیلی متأخرتر است. و ثانیاً: مجموعه‌ی آن اراجیف و عقاید سخیف، برای افساد عقاید شیعه و بد نام کردن تشیع با نسبت الوهیت به اشخاص و امثال آن، جعل شده و چنان که در صفحات آتی خواهیم نوشت: قهرمانان آن افسانه‌ها و پندارها و پیاوه‌ها، شخصیت‌های واقعی و یا موهومی مانند حمزه پسر عماره، عماره پسر حمزه، بیان نهدی، ابن حارث و راوندی می‌باشند.

کیسانگیری در قرن دوم

دور دوم کیسانگیری وقتی آغاز شد

گردید، بحثی به عمل آید.

جای تردید نیست که حکومت امویان از ابتدا، بر مبنای سیاست ترس و وحشت پیش رفت آنان اصلاً مردم را فراموش کردند و پادشان رفت که انسان‌ها، آزاد آفریده شده‌اند و یا چیزی به نام عدالت، انسانیت و مساوات وجود دارد، تا آن که خلافت به سال ۹۹ به عمر بن عبدالعزیز رسید او برخی از آنچه را که از مردم گرفته شده بود به آنان بازگردانید و از آثار فضای بازی که پسر عبد العزیز به وجود آورد آن بود که مردم، جرأت و جسارت پیدا کردند و توانستند برخی از آنچه را که می‌خواستند بر زبان آورند و علناً اسلام‌خواهی کنند و عدالت بجویند.

سوگمندان، خلافت عمر بن عبدالعزیز کوتاه بود و کندن ریشه‌ی آن همه باطل و بدی که اسلاف او کاشته بودند، آسان نبود و زمان می‌خواست؛ به ویژه آن که خود او در آن اصلاحات با مخالفت‌های شدید کسانی که به حکومت ظلم و زور عادت کرده بودند رو به‌رو بود.

عمر بن عبدالعزیز به سال ۱۰۱ هـ درگذشت و یزید بن عبدالملک به جای وی نشست و او تمام آنچه را که عمر رسته بود پنبه کرد و هر آنچه او ساخته بود ویران نمود و همه صالحانی را که او به حکومت بلاد

گمارده بود، عزلشان کرد. البته کارهای یزید پسر عبدالملک تلاشی مذبحانه بود؛ زیرا فضای باز گشوده شده توسط عمر بن عبدالعزیز کار خود را کرده و در دلها اثر گذاشته بود و لذا سر و صدا از هر سو بلند شد و مردم از حاکمان، عدالت و انصاف خواستند و چون حاکمان، گوش شنوا نداشتند و به خواسته‌ی آنان اعتنا نمی‌کردند شعار از میان برداشتن حکومت امویان و مروانیان، مطرح گردید و در نواحی مختلف قلمرو اسلامی، حجاز، عراق، جزیره، فارس و خراسان و دیگر جاها نهضت‌هایی شروع شد.

نزاع و کشمکش‌هایی که احياناً میان برخی علویان بر سر صدقات و موقوفات پیش می‌آمد فرصتی بود که عباسیان از آن بهره جستند و حتی شعار بیعت برای رضای آل محمد ﷺ جای خود را به شعار دعوت به بیعت با بنی هاشم داد و توده‌ی مردم فرق میان این دو شعار را نفهمیدند و سرانجام بنی عباس که از بنی هاشم بودند، پیش بردند.

تولدی دوباره

اولاد عباس به ظاهر، ساکت و آرام بودند آن هم در سرزمین اردن کنونی، به دور از انظار علویان و امویان، آنان نقشه‌های خود را با دقت و هماهنگی کامل پیش

حنفیّه و کیش کیسانیه پیدا شد باز سازی کنند و روح تازه در آن بدمند و آن، چندان کار دشواری نبود فقط کافی بود شایع گردد که ابو هاشم که در کنار محمد بن علی عباسی درگذشت خلافت به او وا گذاشت. این نقشه در نظر عباسیان جالب آمد و آن را بهترین راه حل مشکل خود دیدند و برای پیشرفت نقشه‌ی مزبور وصیت نامه‌ای ساختند و آن را به علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب داشتند و مدعی شدند که امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن وصیت نامه خلافت را به محمد بن علی، نواده‌ی پسر عباس عموی پیغمبر سفارش کرده و پس از او به فرزندان و برادران عباس.

بنی عباس این وصیت نامه‌ی ساختگی را به مبلغان خود دادند و به آنان تأکید کردند که در دورترین نقاط ماوراء النهر از بلاد خراسان، آن را پخش کنند.

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: عبد الله پسر محمد حنفیه، مردی زباندار، مجادله‌گر و دانشمند بود و شیعیان خراسان می‌پنداشتند که امامت از پدرش به او منتقل شده است و همو به محمد بن علی نواده‌ی پسر عباس وصیت کرد و از این طریق خلافت به بنی عباس منتقل گردید. (۱۵)

می‌بردند و برای هر مانعی، راه حلی مناسب پیدا می‌کردند و عمده‌ترین فکری که ذهن آنان را به خود مشغول کرده بود این بود که چه راهی پیدا کنند که خلافت آنان در نزد مردم مشروع جلوه کند و انقلابیون را که خواهان خلافت برای آل بیت‌اند و برای رضای آل محمد قیام می‌کنند، متقاعد سازند!

عباسیان به طور قطع، از اهل البیت نبودند؛ زیرا آنان منحصر بر اولاد فاطمه‌اند و از سویی، جدشان عباس بن عبد المطلب، نخستین کسی بود که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام بیعت کرده بود و فرزندش عبد الله نیز به امامت علی علیه السلام قایل بود و نکته سوم آن که هیچ يك از اولاد عباس بر سر خلافت با خلفای راشدین و یا خلیفگان اموی، نجنگیده بودند و حتی تغییر شعار بیعت به بنی‌هاشم نیز برای عباسیان سودمند نبود؛ زیرا بر فرض پیروزی، علویان در میان بنی‌هاشم بر همه مقدم بودند و با وجود ایشان نوبت به فرزندان عباس نمی‌رسید.

عباسیان پس از فکر و اندیشه‌ی عمیق، به این نتیجه رسیدند که آنچه در دوران زیریان و امویان درباره‌ی مختار مطرح گردیده و به صورت امامت محمد

جستجو نکردند و در فصل‌ها و بندهای آن، دقت لازم به خرج ندادند و به افشای هدف و غرض جا‌اعلان آن، نپرداختند و شایسته بود که نوبختی - نخستین ملل و نحل نویس و پژوهشگر درباره‌ی کیسانیه - دقت و توجه بیشتری می‌کرد و شرایط و اوضاع حاکم زمان جعل این وصیت‌نامه را ملحوظ می‌داشت و سپس آن را مطرح می‌کرد. به علاوه متن منقول وصیت‌نامه بسیار مختلف و آشفته است.

یعقوبی می‌نویسد: ابو هاشم عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب بر سلیمان (سلیمان بن عبدالمک) درآمد. پس سلیمان گفت هرگز با یک نفر قرشی مانند این، سخن نگفتم و او را جز همان کس که به ما می‌گفتند، گمان نمی‌برم و او را جایزه داد و حوایج او و همراهانش را روا کرد سپس عبد الله بن محمد به قصد فلسطین راه افتاد و سلیمان مردانی را که شیر مسموم همراه داشتند به سرزمین لخم و جذام فرستاد تا خیمه‌ها زدند و در آن فرود آمدند و عبد الله بر ایشان گذشت و به او گفتند: ای عبدالله! میل داری چیزی بنوشی؟ گفت: «جزای خیر یابید» سپس بر دیگران گذشت و آنها نیز چنان گفتند و درباره‌ی آنان نیز دعا کرد سپس بر جمع دیگری گذر کرد و

ابن ابی الحدید می‌نویسد: نواده‌ی ابن عباس، بر یک اساس حساب شده و بر یک قاعده‌ی از پیش تعیین شده، خلافت را تحویل گرفت. ابو هاشم به محمد بن علی گفت: این وصیت‌نامه را از خود به شما نمی‌دهم بلکه جدم به چنین چیزی سفارش کرده و به من خبر داده‌اند که ترا در این مکان (شام) خواهم دید و من به تو می‌گویم که چکنی تا پیش ببری!؟ (۱۶)

وصیت‌نامه

این وصیت‌نامه و یا صحیفه‌ی سر و منشور حکومت آل عباس، شگفت‌ترین دروغی است که جعالان و دروغسازان آن را ساخته و قلم به مزدان و بسیاری از نویسندگان غافل نیز آن را دهان به دهان نقلی کرده و بر حسب سیاست عباسیان در عصر محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، پس از سال ۹۷ هـ، نشر یافته است.

سازندگان این افسانه‌ی تاریخی، پنداشتند که خیلی ماهرانه آن را پرداخته‌اند و در آن، نقطه‌ی ضعف و جای انتقادی باقی نگذاشته‌اند. و محققان عهد کهن، به سبب حسن نیتی که داشتند در آن باره

و طوس . من امیدوارم دعوت شما به انجام رسد و خدا امر شما را آشکار سازد و بدان که صاحب این امر از فرزندان تو عبد الله پسر حاربه است و سپس برادرش عبد الله که از او بزرگتر است . پس هرگاه سال حمار به انجام رسید فرستادگانت را با نامه‌هایت بفرست و پیش از آن بدون فرستاده و نماینده ، کار را آماده ساز .

اما مردم عراق که شیعیان و دوستان شمایند و آنان اهل رفت و آمدند ، پس فرستادگانت جز از ایشان نباشند و مردم طایفه ربیع را بنگر و به اینان ملحق کن چه آنان در هر امری همراه اینانند و دو طایفه تمیم و قیس را در نظر گیر و آنان را دور گردان و سپس نابودشان کن مگر آن کس را که خدا نگهدارد و آنان از کم ، کمترند . سپس داعیان خود را برگزین و باید دوازده رئیس باشند چه خدای عزّ وجلّ امر هیچ پیامبری را جز به ایشان و هفتاد نفر که از ایشان باشند اصلاح نکرد و پیامبر هم به پیروی همین امر ، دوازده نقیب از انصار برگزید .

پس محمد گفت : ای ابو هاشم ! سال حمار چیست ؟

گفت : هرگز از نبوتی صد سال نگذشت مگر آن که کارهایش به انجام رسید برای کلام خدای عزّ وجلّ ﴿أَوْ كَالَّذِي﴾

نوشیدنی خواست پس شیر به او خوراندند و چون شیر شکمش جای گرفت به همراهانش گفت : به خدا سوگند که من مردنی‌ام ببینید که اینان که بودند پس نگریستند و دیدند که خیمه‌ها را برکنده‌اند . عبد الله گفت مرا نزد پسر عمویم محمد بن علی ، پسر عبد الله بن عباس که در سرزمین شراه است برسانید . پس با شتاب رهسپار شدند تا در حمیمه‌ی شراه نزد محمد بن علی رفتند و چون بر او وارد شدند به او گفت : ای پسر عمو! من مردنی‌ام و نزد تو آمده‌ام و این وصیت نامه پدرم به من است و در آن نوشته است که خلافت به تو و فرزندان تو می‌رسد و زمان و نشان انجام یافتن آن و آنچه شما را سزاوار است به کار بندید به همان صورتی که از پدرش علی بن ابی طالب شنیده و روایت کرده است ، در آن است . به این شیعیان نیکی کن که اینان داعیان و یاران تو هستند ایشان را محرم راز خویش گیر ، چه من ایشان را به دوستی و طرفداری خانانیت آزموده‌ام سپس این مرد یعنی میسر را در عراق نماینده‌ات قرار ده اما شام که جای شما نیست و اینان فرستادگان او به خراسان و نزد شمایند و باید دعوت شما در خراسان باشد و از نواحی مرو و مرو رود و ایبورد و نسا . و تجاوز مکن از نیشابور و نواحی آن و ابرشهر

مَرَّ عَلِيٌّ قَرْيَةَ... ﴿١٧﴾: یا مانند آن که بر قریه ای گذشت ... پس هرگاه صد سال درآمد فرستادگان و داعیان را بفرست که خدا به انجام رساننده ی امر خویش است. ابو هاشم پس از آن که آن نوشته را به محمد بن علی داد به سال ۹۷ هـ وفات کرد. (۱۸)

ابوالفرج اصفهانی می نویسد: ابو هاشم به قصد برآورده شدن نیازمندی هایش بر سلیمان بن عبدالملک وارد شد و سپس آماده حرکت به سوی مدینه گردید و پیشتر اثاثش را فرستاد و خود نزد سلیمان آمد تا خداحافظی کند، سلیمان او را نگه داشت و در یک روز گرم، نهار سنگینی خورد و در میانه ی روز بیرون آمد و راه افتاد تا به سرعت به کاروان اثاث خود برسد در راه تشنه شد سلیمان نوشیدنی ای برای او فراهم کرده بود وقتی آن را خورد، سست شد و افتاد. او فرستاده ای نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و عبد الله بن حارث بن نوفل گسیل کرد و از حال خود، آنان را آگاه ساخت و آنان پس از مرگ وی به تجهیز او پرداختند و در حمیمه ی سرزمین شام به خاکش سپردند. ابو هاشم به محمد بن

علی وصیت کرد. (۱۹)

و صاحب عقد الفرید در اخبار دولت عباسی پس از نقل قسمت اول قصه، مطابق یعقوبی در دنباله می نویسد: ابو هاشم به محمد بن علی گفت ای پسر عمو! من می میرم و اکنون که نزد تو هستم تو و پسرانت صاحب این امر هستید و بدان قیام می کنید به خدا سوگند خداوند این کار را برای شما تمام خواهد کرد و پرچم هایی سیاه از ژرفای خراسان به اهتزاز درخواهند آمد و میان حضر موت و دورترین نقطه افریقا و مابین هند تا انتهای فرغانه را فتح خواهند کرد. این شیعیان را به تو می سپارم و به نیکی در حَقْشَان سفارش می کنم آنان دعوت کنندگان و یاران تواند نباید دعوت تو از خراسان فراتر رود به ویژه مرو. این مردمان یمنی و این طایفه ربیعیه را بطانه خویش ساز که هر سلطنتی که با ایشان نباشد، از هم می پاشد و بنگر این طایفه قیس و تمیم را دور بداری مگر آن که را که خدا نگهش بدارد و آنان اندکند سپس آنان را فرمان بده که دوازده گروه باشند و بعد هفتاد تن از ایشان برگزین، زیرا خداوند امر بنی اسرائیل

۱۷. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۱۸. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی: ۲/ ۲۵۵-۲۵۷، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران. ما این ماجرا را با وجود طولانی بودنش آوردیم تا در تطابق فقرات وصیت نامه ی ادعایی عباسیان نشان های کذب و جعل، آشکارتر گردد.

۱۹. مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۶.

بعداً از همسر حارثیه برایش دو پسر زاده شدند و هر دو را عبد الله نامیدند اولی را عبد الله اکبر و ابو العباس و دومی را عبد الله اصغر و ابو جعفر که هر دو به خلافت رسیدند. ابو هاشم درگذشت و محمد بن علی پس از او قیام کرد و شیعه نزد او آمد و شد داشتند وقتی ابو العباس زاده شد محمد او را در قنطاق پیچیده بیرون آورد و گفت خلیفه و امام شما همین است و مردم سر و صورت او را می‌لیسیدند. ابو العباس در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز به دنیا آمد.

گروهی از شیعیان بر محمد بن علی وارد شدند و گفتند که آنان در خراسان زندانی بودند و غلامی از صنف زین فروشان، در حبس به ایشان خدمت می‌کرد که در نهایت هوشمندی، خردمندی و محبت اهل بیت رسول الله ﷺ بود به نام ابو مسلم. محمد بن علی پرسید او حرّ و آزاد بود و یا برده و غلام. گفتند: عیسی می‌پندارد که او برده است لیکن خود او خویشتن را آزاده می‌داند. محمد گفت: او را بخرید و آزادش کنید و اگر خوشنودید او را امیر خود سازید. آنان دو بیست هزار (پول) که همراه داشتند تقدیم محمد بن علی عباسی کردند. (۲۱)

را سامان نداد مگر با آنها. پیامبر اکرم ﷺ نیز چنان کرد. و وقتی سال حمار گذشت فرستادگانت را از خراسان گسیل بدار برخی کشته شوند و برخی نجات یابند تا خدا دعوت شما را آشکار سازد.

محمد بن علی پرسید: ای ابا هاشم! سال حمار چیست؟

گفت: از نبوت هیچ پیامبری یکصد سال نمی‌گذرد مگر آن‌که بنای آن فرو می‌ریزد برای گفتار خدای عزّوجلّ «یا مانند آن‌که به روستایی گذر کرد در حالی که بنیادهای آن فرو ریخته و همه در آن هلاک شده بودند گفت: خدا اینها را چگونه زنده خواهد کرد؟ پس خدا یکصد سال جان او را گرفت سپس او را برانگیخت. گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز و یا پاره‌ای از آن. فرمود: بلکه یکصد سال درنگ کرده‌ای بنگر به طعام و نوشابه‌ات که طعم و مزه‌شان هم دگرگون نشده و بنگر به دراز گوشت. تو را نشانه‌ای برای مردم قرار می‌دهیم». (۲۰)

بدان‌که صاحب این امر (خلافت) پسر تو عبد الله پسر حارثیه است و پس از او از آن برادرش. و برای محمد بن علی آن روز فرزندی به نام عبد الله وجود نداشت قضا را

و ابن ابی الحدید از استادش ابو جعفر نقیب در زوال حکومت امویان و انتقال آن به عباسیان در یک گزارش مفصل، مطالبی آورده است که ما فقط به بخش مربوط به وصیت‌نامه اشاره می‌کنیم.

قبلاً امیر مؤمنان علی علیه السلام تفصیل قضیه را به پسر عباس، خبر نداده بود فقط به اجمال و سر بسته فرموده بود «خذ إلیک أبا الاملاک»^(۲۲)؛ طفل را بگیرای پدر پادشاهان! و آن که پرده را کنار زد و راز را آشکار ساخت محمد بن حنفیه بوده است. و حتی بنی امیه هم از آن سر و راز آگاهی نیافتند مگر از ناحیه‌ی محمد بن حنفیه هر چند که به آن تفصیل که برای عبد الله بن عباس شرح داده بود برای بنی امیه نگفته بود. و اما ابوهاشم اصلاً خلافت و امامت به محمد بن علی نوهی ابن عباس وا گذاشت و به هنگام وفاتش در بازگشت از نزد ولید بن عبد الملک بزرگ عباسیان را از آن راز عجیب آگاه ساخت و کتابهایش به او تسلیم و او را وصی خود کرد و شیعیان را دستور داد که نزد او روند. ابو جعفر نقیب گفت: در موقع وفات ابوهاشم سه تن نزد او بودند محمد بن علی بن عبد الله بن

عباس و معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن حرث بن نوفل بن حرث بن عبد المطلب. وقتی ابوهاشم در گذشت معاویه بن عبد الله و محمد بن علی خروج کردند و هر دو مدعی وصایت شدند و فقط عبد الله بن حرث بود که چیزی نگفت. و از آن دو هم محمد بن علی راست می‌گفت، ابوهاشم به او وصیت کرد و کتاب را به وی داد و معاویه بن عبد الله دروغ می‌گفت او کتاب را خوانده بود و چیزهایی اندک در آن یافته و مدعی وصیت شده بود و پس از وفات معاویه پسرش عبد الله مدعی وصایت شد و در مقابل بنی امیه قد برافراشت و برخی از او پیروی کرده و به امامتش عقیده رساندند تا آن که به قتل رسید.^(۲۳) و از کسانی که در خروج و قیام عبد الله بن معاویه از وی پیروی کردند خوارج و عباسیان و غضب شده‌های اموی بودند؛ زیرا او به رضا از آل محمد دعوت می‌کرد.^(۲۴)

نوبختی می‌نویسد: به زعم برخی، ابوهاشم به هنگام وفات به عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب که پسر بچه‌ای نابالغ بود وصیت کرد و لذا

۲۲. نگ: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۵۰ / ۷؛ چنان‌که خواهیم نوشت این حدیث، معجول است.

۲۳. همان: ۱۴۹-۱۵۰ / ۷.

۲۴. مذاهب ابتدعتها السیاسة، به نقل از: الصلة بین التشیع و التصوف، شیعی.

وصیت نامه را به صالح بن مدرک داد که پس از بلوغ و رشد او به وی برساند. (۲۵)

شهرستانی می نویسد: و اصحاب عبد الله بن معاویه (جعفری) و یاران محمد بن علی (عباسی) در مسئله‌ی جانشینی و امامت اختلاف شدید دارند و هر يك مدعی وصیت از ابوهاشم‌اند و چنان وصیتی که مورد وثوق و اعتماد باشد ثابت نشده است. (۲۶)

می‌رسد و او گفت می‌دانم و این راز را احدی از شما نشنود. (۲۷)

این بود وصیت نامه‌ای که گفته می‌شود امامت و خلافت، طی آن به اولاد عباس رسیده است و ما نصوص متفاوت و گوناگون آن را از منابع مشهور آوردیم تا با مقایسه‌ی آن متون بر دروغ بودن آن، شواهدی ارایه دهیم.

و ابن اثیر می نویسد: ابوهاشم با سلیمان (سلیمان بن عبدالملک) گرد آمد. او ابوهاشم را گرامی داشت و حاجاتش را برآورد ولی به سبب علم و دانشی که در وی دید، به او حسد برد و بیمناک شد و کسی را گمارد که در راه با شیر، مسمومش کنند. وقتی ابوهاشم احساس مرگ کرد به قصد حمیمه در سرزمین شراة راه افتاد و به نزد محمد بن علی شد و او را از رسیدن به خلافت و امامت آگاه کرد و برنامه کار به او آموخت و به وی تذکر داد که شیعیان تو اهل خراسان و عراقند و به طور کلی خلافت در اولاد تو مستقر می‌گردد و مردم پس از وفات ابوهاشم، با محمد بیعت کردند.

و در جای دیگر می نویسد: ابوهاشم به محمد بن علی گفت: خلافت بر خلاف امیدهایی که مردم به دیگران دارند به شما

بطلان وصیت نامه‌ی مزبور

۱. محمد بن حنفیه مدعی امامت نبوده و هرگز خود را برای خلافت کاندیدا نکرده است (چنان که در بخش‌های گذشته به طور مفصل آوردیم).

۲. هر که ابوهاشم را امام پنداشته معتقد بوده که امامت از پدرش به وی رسیده است و چون اصل امامت و خلافت محمد حنفیه، حقیقت ندارد پس امامت پسر او ابوهاشم نیز زعم و گمانی بیش نیست.

۳. روایت یعقوبی و صاحب عقد الفرید با نقل ابوالفرج اصفهانی کاملاً متفاوت است. دو مؤلف نخست نوشته‌اند ابوهاشم بر محمد بن علی وارد شد و پس از آن که وصایایی به او کرد درگذشت. ولی اصفهانی فقط نوشته که ابوهاشم به محمد

بن علی و عبد الله بن حرث پیغام داد نزد وی حاضر شوند و آنان بر بالین او آمدند و او وصیت کرد و بمرد. و اگر چنین چیزی صحت داشته باشد ابوهاشم طبق سنت مسلمانی که وصیت به هنگام مرگ مستحب است و رسول خدا فرموده: هرکس بمیرد و وصیت نکند او به مرگ جاهلی مرده است، وصیت کرده است. و این هیچ چیزی را اثبات نمی‌کند و سوء استفاده‌ای است که عباسیان کرده‌اند و از آن قصه ساخته‌اند به علاوه آن‌که در برخی نصوص نقل شده نیامده است که این وصیت پدر من است و امر خلافت به شما برمی‌گردد.

۴. کلام ابن عبد ربّه که گوید در آن هنگام، محمد بن علی فرزندی به نام عبد الله نداشت با سخن دیگر او در همان کتاب متناقض است که می‌نویسد: ابو جعفر منصور عبدالله بن محمد بن علی به سال ۹۵ هجری در سرزمین شراه زاده شده یعنی دو سال پیش از وفات ابوهاشم. (۲۸)

۵. حارثیه مادر ابو العباس سفّاح، مادر ابو جعفر منصور نبوده هر چند که نام هر دو عبدالله بوده است و محمد بن علی در زمان عمر بن عبدالعزیز با حارثیه ازدواج کرده؛ زیرا سلیمان بن عبدالملک ازدواج او را با حارثیه ممنوع کرده بود و آن قصه‌ای دارد

که بدان اشاره خواهیم کرد.

۶. روایت ابن ابی الحدید با روایت‌های ابن اثیر، ابن عبد ربّه و ابوالفرج اصفهانی تفاوت دارد. او در ماجرای قتل ابوهاشم با زهر، از ولید بن عبدالملک نام می‌برد ولی اینان از سلیمان بن عبدالملک در حالی که ولید یک سال قبل از وفات ابوهاشم به سال ۹۶ هـ در گذشته بوده وانگهی چنان که توضیح خواهیم داد سخن نقیب مبنی بر حدیث علی علیه السلام در مورد نوهی عباس (علی بن عبدالله) «خذ إليك أبا الأملاك» خود از احادیث موضوعه است که عباسیان آن را جعل کرده‌اند.

۷. سازندگان وصیت‌نامه و یا منشور حکومت عباسی، از زبان ابوهاشم نوهی علی بن ابی طالب علیه السلام آن چنان کور دل و مست غرور بودند که نفهمیدند چه نسبتی به آن امامزاده محترم می‌دهند چیزی که ممکن نیست به بی وجدان‌ترین و سنگ دل‌ترین آدمیان نسبت داد. به پندار جاعلان وصیت‌نامه‌ی مزبور نوهی امام علی علیه السلام به محمد بن علی عباسی توصیه می‌کند که چگونه مراسمشان را پیش ببرد و در آن توصیه‌ها از زیاد بن ابیه، سرسخت‌تر و از حجّاج سنگ‌دل‌تر و از بسر بن ارضاء، بی‌حیا تر می‌نماید؛ آنان که خون مردم

بی گناه می‌مکیدند و بی گناهان را می‌کشتند.

ببینید او نقشه جهنمی عباسیان را برای خلیفه‌ی نخستین ایشان یعنی ابراهیم بن محمد ترسیم می‌کند و او هم دستور حکومت و منشور فرمانروایی خود را برای ابومسلم خراسانی جمله جمله دیکته می‌کند و آن دستورها و نقشه‌ها را به امام مؤمنان و پارسایان علی علیه السلام نسبت می‌دهد که آن وصایا از ایشان به محمد حنفیه و از او به ابوهاشم عبدالله و از او به محمد بن علی عباسی بیان می‌شود!

چنین اوامر و فرمان‌ها ممکن نیست از امیرمؤمنان آن انسان نمونه و صاحب فضایل اخلاقی و دارنده‌ی صفات ارزنده همانند عدالت، حق‌جویی، شفقت، مهر و محبت و عفو و بخشش و نیکی حتی به دشمن، صادر شده باشد چنان‌که نمی‌تواند از فرزند او محمد و نوه‌اش ابوهاشم سرزده باشد که آنان نیز خصلت‌ها و خوبیهای پدر را داشته‌اند و انسان‌هایی نمونه بوده‌اند و از کوچکترین قساوت و خونریزی بی‌زار بوده‌اند و حتی بدی دشمن خود را نمی‌خواستند چنان‌که در قضیه حبس توسط پسر زبیر آمده است که محمد پس از آزادی از زندان توسط کسان مختار که اجازه جنگ با ابن زبیر را خواستند، اجازه نداد و

کسی که در این حد از انسانیت و رأفت و نوع‌دوستی است آن‌گونه فرمان قتل بیگناهان و سرکوبی محرومان را صادر نمی‌کند که میراث خواران عباسی برای به دست آوردن حکومت چنان کردند و همه آن کارها را به وصیت نامه سَری که توسط ابوهاشم از علی بن ابی طالب علیه السلام به آنها رسیده، نسبت دادند!

۸. چگونه می‌توان چنان سخن جاهلانه و کلام بی‌ادبانه را به امام نسبت داد که هر نبوت و شریعتی پس از انقضای یکصد سال از آن، از هم می‌پاشد. اولاً: نسخه‌های یعقوبی و عقد الفرید مختلف‌اند. اولی «انقضت أمرها»، فرو می‌ریزد و دومی: «انقضت أمرها» شکست و از هم پاشید، آورده است و ثانیاً: چگونه امام عارفان و پیشوای دانشمندان لب به چنان سخن می‌گشاید که پس از گذشت یکصد سال خط شریعت به پایان می‌رسد و برنامه آن درهم می‌ریزد؟ و ثالثاً آیه‌ی دویست و پنجاه و نهم سوره‌ی بقره که در آن از دراز گوش عُزیر سخن به میان آمده چه ربطی به موضوع وصیت‌نامه دارد جز این است که کفر و زندقه آل عباس در این قصه‌ی ساخته خیال، آشکار گشته است؟

آیا علی بن ابی طالب علیه السلام که خود را در معرکه‌های جنگ در برابر پهلوانان نامی

به آن نداشتند؛ زیرا در گرماگرم کوشش مبلغان عباسی که برای اجرای مفاد آن وصیت نامه، کار می کردند خود عباسیان و سران ایشان پیرامون علویان بودند و هر که از ایشان برای خلافت قیام می کرد خواه برای خود و یا برای رضا از آل محمد علیهم السلام با ایشان هم آوا می شدند و در سمینارها و نشست هایی که به طور پنهانی توسط بنی هاشم اعم از طالبيان، علویان و عباسیان بدان هدف تشکیل می گردید حاضر می شدند به ویژه ابوجعفر منصور که برای بیعت گرفتن برای محمد بن عبدالله بن حسن مثنی، بیشتر از پدر خود او که در باره ی فرزندش خیالاتی داشت و مهدی منتظر را از نسل دومی می پنداشت حرص و علاقه می ورزید و چنین کارها، با نص وصیت نامه ای که ابوهاشم طی آن به شیعیان توصیه می کند که نزد محمد بن علی عباسی آمد و شد کنند و با وی بیعت نمایند چندان سازگار نیست و نشان موفق ندانستن آن نقشه می تواند باشد.

۱۰. به مدلول برخی از نصوص

وصیت نامه، ابو هاشم که از نزد سلیمان بن عبدالملك بیرون آمد راهی فلسطین (اردن = سرزمین شراه) شد و به مدلول برخی دیگر عازم مدینه گردید و چون واقعه یکی است این اختلاف، حکایت از دست کاری در

مشرکان قرار می داد و برای نشر و پخش اسلام، خود را به میان آتش جنگ می انداخت، اسلام را فقط برای يك قرن می خواست؟! چنین فقره ی باطل و سخن یاوه، خود گواه آن است که وصیت نامه ی مزبور دروغ و جعلی است و جاعل و سازنده ی آن فراموش کرده که شعار عباسیان که در برابر بنی امیه ایستادند شعار بازگشت به اسلام بوده و اگر عمر اسلام در رأس سده ی صد سپری می شد پس آن همه جانبازی ها و تلاش های انقلابیون برای چه بوده است؟!

راستی که اگر چه بنی امیه کارهای زشت بسیاری کردند و به هدف تحکیم قدرت و سلطه ی خود دست به تحریف و جعل حدیث زدند و از اسلام راستین فاصله گرفتند لیکن جرأت نکردند که به چنین یاوه هایی که بنی عباس برای رسیدن به خلافت و سلطنت دست یازیدند، لب بکشایند و فاتحه اسلام را (العیاذ بالله) در صدمین سال بخوانند و پایان شریعت محمدی صلی الله علیه و آله را اعلام بدارند؟!

۹. از جمله شواهد بر دروغ بودن این وصیت نامه آن است که خود عباسیان با این که در تنظیم فقرات و بندهای آن دقت زیاد کرده و در جاناندازی آن علاقه ی وافر نشان می دادند با این وجود اطمینان چندانی

اصل ماجرا می‌کند.

و شام جز آل ابی سفیان و طاعت مروانیان را نمی‌شناختند و عداوتی ریشه‌دار و جهالتی انبوه دارند و در مکه و مدینه غالباً مهر ابوبکر و عمر حکومت دارد و از آنجا جز تعدادی از شیعیان ما اهل بیت، ما را یاری نمی‌رسانند ولی بر شما باد خراسان که در آن جماعتی بزرگ، جلد و چابک هستند، دارای سینه‌هایی سالم، دل‌هایی جمع و یکپارچه و بدون هوایند به دنبال مسلك‌های مختلف نیستند، دینی مشغولشان نکرده و فساد آنجا را ویران نساخته. همت‌های عرب و تجربه‌های سادات و پیمان‌های قبیله‌ای و عصیّت‌های قومی در آنان نمی‌یابید. آنان همواره توسط بنی‌امیه مورد اهانت و ظلم و ستم قرار گرفته خشم فرو خورده و منتظر فرج و گشایش نشسته‌اند و امید به دولتی تازه دارند. آنان لشکریانی‌اند با اندام‌هایی درشت و شانه‌هایی فراخ و دارای مغز متفکر و ریش‌های انبوه و سبیل و آهنگی بلند و هول‌انگیز و لغات و کلماتی بزرگ که از دل‌های ناشناخته بیرون آید.^(۲۹) به هر حال عباسیان در چنین محیط بکری دعوت خویش آشکار کردند و ظاهر نقل ابن ابی‌الحدید مضمون وصیّت‌نامه را پنبه می‌کند و انتخاب خراسان را محصول مشاوره و رایزنی با داعیان و

۱۱. بر پندار عباسیان، علی بن ابی‌طالب علیه السلام در آن وصیّت‌نامه خراسان را برای اولاد عباس زمینه‌ی مساعدی شناسانده در حالی که مورخان جز این را بازگو می‌کنند هرچند که ابن ابی‌الحدید سرانجام آن را به نبوت و پیشگویی همان وصیّت‌نامه مستند می‌کند. او در فصلی به عنوان پاسخ به مفاخرات بنی‌امیه می‌نویسد: محمد بن علی پس از وفات ابوهاشم و دریافت وصیّت‌نامه، مبلغان برای جستجوی خلافت، پراکنده کرد و هنگامی که آنان را برای مأموریت اعزام می‌کرد برخی گفتند دعوت از کوفه آغاز کنیم و بعضی بصره را پیشنهاد کردند و سومی جزیره را و چهارمی شام و پنجمی مکه و ششمی مدینه را مطرح کردند و هرکدام، از نظر خود دفاع کرده و دلیل صحت رأی خود را ارایه دادند اما خود محمد بن علی رشته‌ی سخن به دست گرفت و گفت: کوفه و نواحی آن شیعه علی علیه السلام و فرزندان اویند و بصره عثمانی‌اند و کسی را یاری نمی‌کنند و قبیله‌ی عبد الله مقتول، همه گروه‌ها را قبول دارند و کسی را علیه دیگری کمک نمی‌نمایند و اهل جزیره خارجی بی‌دینند و عرب‌هایی بی‌اصالت و مسلمان‌نماهای بد خلق و خوی مسیحی‌اند

علی علیه السلام گفت که آنان بطانه و اصحاب سر عباسیان باشند چطور خود محمد بن علی کوفه را به این علت کنار می گذارد که مردم آن شیعه علی و فرزندان اویند. چه دلایلی و شواهدی روشن تر از این، بر ساختگی بودن وصیت نامه چه سیاسی عباسی می تواند وجود داشته باشد؟^{۱۱}

سند وصیت نامه

حالا سند بد فرجام این وصیت نامه را از زبان یکی از سران عباسی بشنوید:

عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس می گوید: وقتی خواستیم از دست مروان بن محمد فرار کنیم پس از آن که او ابراهیم امام را دستگیر ساخت، ما وصیت نامه ای را که ابوهاشم به محمد بن علی داده بود و اجداد ما آن را صحیفه دولت عباسی می خواندند در يك صندوق کوچک مسی نهادیم و آن را در پای درختان زیتون در سرزمین شراه زیر خاک کردیم و بعداً که قدرت به دست ما افتاد، کسی را به آنجا فرستادیم و حتی يك جریب زمین را خاکبرداری کردیم و به آب رسیدیم ولی از وصیت نامه اثری نیافتیم.^(۳۰) و این است که شهرستانی با صراحت می نویسد: چنین وصیت نامه ای ثابت نشده است.

مبلغان عباسی و سرانجام نظر خود محمد بن علی عباس، مطرح می سازد و البته او در انتخاب خراسان برای گسترش دعوت آل عباس موفق بوده است و دلایل او در این انتخاب، دلایلی معقول و قابل قبول است؛ زیرا منطقه خراسان در آن روزگار، منطقه ای وسیع و پرجمعیت بوده؛ دارای عناصر مختلف: ترک، دیلم، فرغان، فارس، اشروسنه و همه ی ماوراء النهر، صفه، سجستان، خوارزم، غزنه، کاشغر را شامل می شده است و اغلب بلاد افغانستان، بلخ، سمرقند، بخارا و نیشابور را فرا می گرفته است و بیشتر آنان بر آیین مجوس بودند به ویژه امیران و کدخدایان که پس از فتوحات اسلامی، سرزمین ها را اداره می کردند و برای حکومت، مالیات گرد می آوردند و در این خصوص به والیان و فرمانداران ضمانت می سپردند و در مطالعه مالیات و خراج با مردم به خشونت رفتار می شد و در حکومت امویان خراج و جزیه از مسلمان و غیر مسلمان یکسان گرفته و این فشار بر دوش مردم خراسان سنگینی می کرد و همه منتظر فرج و گشایش بودند.

۱۲. آخرین نکته ی شاهد بر کذب وصیت نامه این است که کجا رفتند آن شیعه ی مورد سفارش ابوهاشم که از قول